



امید کریم پور / منتقد

اودرباره سریال‌های شبکه نمایش خانگی نوشته است



مزرعه قارچ یا زندگی سه‌گانه ناصر دیشنا

← ناصرالدین شاه، دست به ماشه برده تا آهوپی صید کند که آهو چشمی، چون باد از راه رسیده و چون برق می‌گذرد و به دنبالش حال سلطان صاحبقران می‌شود حال اسیری که در دام مانده باشد، صیاد رفته باشد. شاه به حکم قدر قدرتی امر می‌کند که صیاد را به شکارگاه بازگردانند، غافل از اینکه آن آهو چشم گریزپا، خود صید و صیاد عاشقی جوان است از دیار آذربایجان، دیاری که گل‌های دشتش همه سارای نام دارند و سروهای سر به فلک کشیده‌اش همه خان چوپان ...

«معجون» که خوانندید خلاصه داستان رسمی یکی از سریال‌های تازه‌ای است که از طریق شبکه نمایش خانگی پخش می‌شود و طبیعی است که کسی فکر کند وقتی خلاصه داستان چند خطی یک سریال این چنین مغشوش و فضایی است، خودش چه پدیده غریبی می‌تواند باشد و البته ای یکی از سه سریال در حال یا در آستانه پخش با محوریت شخصیت شاه شهید نگویند بخت است که حتی با گشتی در فضای مجازی یا قدم زدن در خیابان‌های شهر نیز نمی‌توان به سادگی بنرها و بیلبردهای آنها را، در میان تصاویر رنگارنگ ده‌ها سریال در حال پخش دیگر تشخیص داد و فهمید که کدام، کدام است. تا دوستان درگیر راستی آزمایی هزاربارة گزاره «کمیت کیفیت نمی‌آورد» هستند و نمی‌دانند و شاید برایشان مهم نیست که حیران و مارال و قبله عالم هم تا قبل از میوه دادن درخت‌های پرتقال و نارنگی به همان چاه فراموشی‌ای فرو می‌روند که دلنوازان و رستگاران و بی‌گناهان و امثالهم پیش‌تر رفته‌اند، بیایید به این نخستین سوآلی پاسخ دهیم که با دیدن این همه بیلبورد و تبلیغ و صفحات رنگارنگ اینستاگرام و غیره به ذهن می‌رسد: حقیقتاً این تعداد شگفت‌انگیز سریال برای کدام مخاطب ساخته می‌شود و ضرورت وجود آنها چیست؟

کودنبه‌اش؟!

از ادعاهای دوستان در باب تغییر مسیر تاریخ هنرهای نمایشی و احتمالاً هنرهای دیگر که بگذریم، باید پرسید آیا اساساً تولید این حجم از سریال و شو توجیه اقتصادی دارد؟ برآستی چند درصد از این برنامه‌ها حتی قادر به بازگرداندن سرمایه اولیه صرف شده برای ساخت‌شان هستند؟ و تازه به هنگام تخمین یا محاسبه موارد بالا یادتان باشد که حتماً عطش سازندگان این سریال‌ها برای ساخت سریال‌هایی با مضامین تاریخی را هم در نظر بگیرید که در همان نقطه شروع هزینه‌هایی به مراتب بیشتر از یک داستان در موقعیت زمانی امروز طلب می‌کند.

دقیق شدن برای رسیدن به پاسخ برای چنین پرسش‌هایی نتایجی غریب به همراه خواهد داشت و از آنجایی که نگارنده خود با تقریب‌های متفاوت و متعددی این محاسبات را انجام داده است، نیازی به دردرس محاسبه مجدد برای خواننده این مطلب نیست و باید گفت که به طور قطع یکی از تأمل برانگیزترین نتایج چنین محاسباتی این است: از چند مورد انگشت‌شمار موفق که بگذریم، اکثریت قریب به اتفاق این سریال‌ها از لحظه‌ای که تصمیم به تولیدشان گرفته می‌شود، فاقد توجیه اقتصادی هستند، اما این مانعی برای تولید و به نوعی، رویش قارچ‌گونه آنها نیست و این امر خود ناگزیر ما را به

پذیرش یکی از این دو احتمال می‌رساند: یا اینکه برنامه مالی و منابع درآمدی این سریال‌ها چیزی متفاوت از آنچه می‌بینیم است یا اینکه سود حاصل از ساخت و پخش این سریال‌ها در جایی پنهان از دید ناظران ساده‌اندیش نهفته است، جایی در تأمین منابع مالی لازم برای ساخت آنها.

بازتولیدانحصار

شبکه نمایش خانگی در اولین قدم خود برای جلب مخاطب، سعی می‌کند خود را به‌عنوان بدیلی برای فضای بسته و محدود تلویزیون رسمی کشور معرفی کند و آنچه در آن عرضه می‌شود را به مثابه محصولاتی معرفی کند که دست‌کم تا حدی از قید و بند سانسور و مهمتر از آن، انحصار تولید که چندین دهه در اختیار دستگاه صداوسیما بوده است رها شده‌اند. حال آنکه ساختار مجموعه‌هایی که بستر پخش این سریال‌ها را فراهم می‌کنند و بویژه تغییر رویه‌هایی که مکرر و آشکار در برنامه‌های مالی و درآمدی این رسانه‌ها رخ داده عملاً خبر از تجدید حیات انحصار صداوسیما این بار در چهره‌ای دیگر می‌دهند. در بسیاری موارد پیوند میان تهیه‌کنندگان، سامانه‌های نمایش درخواستی و شرکت‌های فراهم‌کننده خدمات اینترنتی است که به چنین پروژه‌های بعضاً عظیم و پرخرجی مجال بروز و امکان وجود می‌دهد و در مقابل امکان حضور برای هر ایده، «تیم» یا اثر متفاوتی را تقریباً به صفر می‌رساند.

در حاشیه

معمولاً هیجان‌انگیزترین جنبه این سریال‌ها عکس‌های منتشر شده از تست لباس و گریم بازیگران آن در شبکه‌های اجتماعی است و دراماتور اصلی به‌طور ناخواسته، شاید گریمورها و طراحان صحنه و لباس آنها باشند و ضمناً باید اذعان کرد که شاید همزمانی این موج عظیم از سریال‌های بی‌سروته ممکن نمی‌شد اگر شبکه‌های اجتماعی این روزگار تربیونی برای تبلیغ، جنجال‌سازی و هوچیگری عوامل، سرمایه‌گذاران، بازیگران و نویسندگان و دیگر دست‌اندرکاران آن مهیا نمی‌ساختند. کافی است سری به صفحات اینستاگرام عوامل این سریال‌ها بزنیم تا با چنین پدیده‌هایی روبه‌رو شویم و ببینیم که درام شکل گرفته ناشی از درگیری‌های لفظی و کل‌کل‌های شرم‌آور میان عوامل سریال‌ها با مردم، عوامل سریال‌ها با همدیگر یا همسر و خواهر کارگردان این سریال با دخترخاله و پسردایی بازیگر نقش اول آن یکی سریال در عین سخیف بودن‌شان باز هم هزاران مرتبه جذاب‌تر از آن چیزی است که از جمع قصه‌های تکراری، شخصیت‌پردازی‌های تک بعدی، بازی‌های به‌طرز حیرت‌آور بد و تقریباً نبود پدیده‌ای به‌نام کارگردانی و فیلمنامه‌نویسی حاصل شده است. وقتی از حاشیه سخن می‌گوییم، به دشواری می‌توان به فوج خبرهایی که به ارتباط بسیاری از سریال‌های این چنینی با پرونده‌های فساد اقتصادی و منابع مشکوک مالی آنها بی‌تفاوت بود و اشاره‌ای نکرد و این، هر مخاطب مسئولی را درگیر یک موقعیت اخلاقی پیچیده می‌کند که در آن حتی اگر این «فرآورده‌ها» از بالاترین سطح کیفیت هم بهره‌مند بودند، هر وجدان سالمی را به چالش می‌کشیدند و حال که اکثریت قریب به اتفاق‌شان از حداقل استانداردهای یک اثرنمایشی بی‌بهره‌اند شاید دست‌کم تردید نسبت به دنبال کردن آنها منطقی‌ترین واکنش باشد.



Mr.and Ms.Nobody!

از جمله پدیده‌های دیگری که نتیجه ناگزیر چنین دورانی است پیدا شدن لشکری از «سلبریتی»‌هایی است که همچون بسیاری از پدیده‌های دیگر کپی شده از غرب، نه تنها اشکالات ذاتی مشابه خارجی خود را دارد، بلکه درنسخه داخلی به شکلی مضحک و هجوآمیز هم درآمده است. در همین شبکه نمایش خانگی تا به حال چندین و چند قسمت از «چیز»‌هایی پخش شده که سعی در کپی از رئالیتی شوهای تلویزیون‌های خارجی دارند و قرار است میهمانان یا شرکت‌کنندگان شان چهره‌های محبوب یا معروف باشند، حال آنکه نخستین سوآلی که با دیدن بسیاری از این برنامه‌ها پیش می‌آید این است که برآستی این افراد که هستند و چرا معروف شده‌اند و اگر کسی جرأت به خرج بدهد و این سؤال را جایی از آنها یا اعوان و انصارشان پرسد، سیاهه بلند همین آبگوشت‌های سریالی، به‌عنوان «روزمه» فخیمه نوی چشم طرف پرسشگر فرو می‌رود.

حسرت

و برای تماشاگر پیگیر ایرانی، زجرآور این است که همه اینها در زمانی اتفاق می‌افتد که در سطح جهان، سریال‌سازی پدیده غالب دنیای سرگرمی در طول بیش از یک دهه قبل و پرچمدار بسیاری از دستاوردهای تازه بوده است. اگر برکینگ بد مرزهای شخصیت‌پردازی را تا جایی به پیش می‌برد که دست کسی به آن نرسیده است، دقیقاً در همین دوران سریال‌های شبکه نمایش خانگی در ایران مملو از شخصیت‌هایی‌اند که مقوایی خواندن‌شان، توهین به شخصیت مقواست. اگر بازی تاج و تخت از ریشه جهانی تماماً نو خلق می‌کند که فیلم‌های سینمایی بزرگ و برخوردار از بودجه‌های کلان، حسرت دست یافتن به چیزی شبیه به آن را می‌خورند، در شبکه نمایش خانگی، خلق دنیا‌های بدیع که پیشکش تصویر دنیای زنگار گرفته پیش چشم خودمان هم به کاریکاتوری نجسب تبدیل می‌شود که یکسره از دنیای واقعیت بریده و با هیچ جهان فانتزی دور از ذهنی هم پیوند نمی‌یابد و اگر این ما هستیم در زمانه عمیق‌ترین شکاف‌های انسانی اعم از نژادی، سیاسی، اجتماعی و اعتقادی برای برداشتن بار «مسئولیت» از زمین، پای پیش می‌گذارند و خود را عاملی برای تبلیغ رواداری و تسامح معرفی می‌کند و به سهم و سعی خود، مرهمی روی زخم‌ها می‌گذارد، در جامعه مدعی اخلاق، معنویت و نועدوستی ما، نمایش اغراق‌آمیز و نفرت‌انگیز خانه‌های لاکچری و ماشین‌های آنچنانی که کپی نازلی از سریال‌ها و فیلم‌های درجه سه ترکی و هندی است، در دوران خرد شدن استخوان‌های طبقات فرودست و متوسط جامعه زیر بار فشارهای فزاینده اقتصادی، چیزی جز انباشت خشم و انزجار به همراه ندارد. و در نهایت اینکه، در شرایطی که در تمام سریال‌های شاخص جهانی در سال‌های اخیر برخی از بهترین نمونه‌های بازیگری، کارگردانی و پرداخت روایی قابل مشاهده است، در این پروژه‌های وطنی، کارگردانی چیزی جز توانایی «جمع‌کردن کار»، فیلمنامه‌نویسی چیزی جز آب بستن به داستان تا رسیدن به تعداد قسمت‌های مندرج در قرارداد و بازیگری صرفاً چیزی جز قبول زحمت حضور در برابر دوربین نیست.

خلاصه اینکه، شبکه نمایش خانگی از زمینه‌ای که در دوران تازه و به مدد فناوری فراهم آمده بهره می‌برد، با انحصار و فسادهای پشت و بیرون پرده آن را تقویت می‌کند و دست آخر چیزی به مخاطب عرضه می‌کند که حاصلی جز سرخوردگی و احساس غبن برایش به ارمغان نمی‌آورد. در این زمانه دیگران را به دغدغه‌ای خواندن شاید عبث‌ترین کار باشد، اما اگر دغدغه‌ای برای جلوگیری از نابودی تمام و کمال فرهنگ این کشور در کسی بر جای مانده، شاید لازم باشد که در نخستین قدم دو فرض اساسی از نظر دور نماند:

اول- در این وضعیت فرهنگی، همه به یک اندازه مقصر نیستند. آن تکنیسینی که بوم صداپردازی را کار می‌گذارد، با بازیگر نقش فرعی و هر دوی اینها با کارگردان و هر سه با تهیه‌کننده یا سرمایه‌گذار محترم تفاوت دارند. چه آنکه برای برخی، حضور در چنین پروژه‌هایی صرفاً روزنه‌ای برای امرار معاش در تنها حرفه‌ای است که در آن تبحر دارند و برای دیگری، میانبری است برای رسیدن به اهدافی که در جای دیگر قابل دستیابی نیست.

دوم- چراغ نقد - نقد بی‌پروا و بی‌ملاحظه - هرگز نباید خاموش شود. اگر به این سریال‌های فله‌ای به‌عنوان کالای مصرفی نگاه می‌شد، که دیدگاه ناقدانه را دیگر لزومی برای بروز نبود. اما می‌دانیم و می‌دانند که هرگز چنین نبوده است. تمامیت‌خواهی پدیده‌ای محدود به کتب تاریخ سیاسی نیست و صاحبان این محصولات هم هرگز نمی‌خواهند و رضایت نمی‌دهند که صرفاً به مثابه یک پیمانکار جزء - یعنی همان چیزی که واقعاً هستند - دیده شوند. و بیان این حقیقت گاهی فریاد برآوردن می‌طلبد، حتی اگر اغلب صدا به صدا نرسد. ■